حوادث ونيا

قبول شده است بررسی می کند .

آموزش عالى برزيل نوشت.

نابغه" لم ساله"

ایسکانیوز: رئیس سازمان آموزش عالی برزیل، درخواست

نام نویسی نابغه خردسالی را که در آزمون ورودی دانشکده

رو ساله به تازگی در آزمون ورودی دانشکده حقوق قبول شد اما مسئولان دانشگاه از نام نویسی وی خودداری

پدر ومادر نابغه کوچولو ،حاضر شده اند تمامی هزینه های

تحصیلی فرزندشان را بپردازند اما چون «روبرتو» دوره

دبيرستان را به پايان نرسانده است دانشگاه ، وي را نپذيرفت.

این پسر بچه که علاقه زیادی به رشته حقوق دارد هم اکنون منتظر جواب نامه ای است که مدیر دانشگاه به رئیس سازمان

سنگین ترین پرونده مالیاتی

ايسكانيوز: دو خواهر سالخورده چشم بادامي به خاطر

فرار از مالیات، ارثیه پدری را در یک صندوقچه پنهان

به گزارش گروه حوادث ایسکانیوز: «هاتسو» ٦٤ ساله و

«یوشیکو ایشی شیمیزو» ٥٥ ساله کره ای تبار، چهار سال

پیش با مرگ پدرشان ۷۳ میلیون دلار به ارث بردند و به ژاپن

رسس. سپس خواهران چشم بادامی برای فرار از مالیات، پول هایشان را در یک صندوقچه پنهان کردند اما یک همسایه فضول، سبت به ولخرجی های آنان مشکوک شد و پای پلیس



#### گزارش تصویری

#### آتش سوزي کارگاه حلاجي پنبه

خبر وقوع یک مورد آتش سوزی مربوط کارگاه تاکنون چندین بار به ساکنین به کارگاه حلاجی پنبه در کوی آزاد شهر به سازمان آتش نشانی اعلام گردید . تیم های عملیاتی آتش نشانی به محل اعزام شده و پس از نیم ساعت تلاش موفق به اطفاء كامل حريق شدند .

طبق گزارش، انداختن ته مانده روشن سیگار و یا شیء داغ دیگری باعث این بین رفت . میزان خسارت مالی ٥٠٠ هزار آتش سوزی شده است. به گفته بهره بردار ریال برآورد شده است





💻 با تشکر از سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی بندرعباس

# آپارتمان های مجاور در خصوص عدم

انداختن ته مانده سیگار تذکر داده شده اما بازهم این مورد مشاهده شده است . براساس این گزارش ؛ در کارگاه موارد ایمنی رعایت نشده بود . مقادیری پنبه و

پشم لحاف و تشک در این آتش سوزی از





#### نكته هاي اخلاقي!

تبدیل می شود.

شما تبديل مي شود.

🛑 مراقب اندیشه های خود باشید که به 🔵 مراقب عادت خود باشید که به شخصیت شما تبديل مي شود. گفتار شما تبدیل می شود. 🏉 مراقب گفتار خود باشید که به کردار شما 🌘 مراقب شخصیت خود باشید که سرنوشت شما را مي سازد. مراقب کردار خود باشید که به عادت وپس این خود نوشت است که آینده ما را می سازد نه سرنوشت.

## فكر كردم خوشبخت ترين زن دنیا هستم

■ هجده نوزده سال بیشتر نداشتم که با یکی از اقوام ازدواج کردم اوایل زندگی مثل هر زوج جوان دیگر همه چیز خوب بود ولی بدلیل اینکه با خانواده شوهرم در روستا و در یک خانه زندگی می کردیم کم کم دخالتهای اطرافیان درزندگیم شروع شد

> ر اهرو دادگاه در آخر هفته روز خلوتی را پشت سر می گذاشت بر روی صندلی ها که اکثر خالی بود خانمی حدوداً سی و دو ساله توجهم را جلب کرد و با حالتی ناراحت منتظر بود . این انتظار معلوم بود او را آزار می دهد . در كنار او نشستم و بعد از دقايقي از علت

حضورش پرسیدم ابتدا نمی خواست جوابم را بدهد ولى وقتى كنجكاوي مرا ديد گفت: مده ام از شوهر سابقم به خاطر اینکه اجازه نمی دهد فرزندانم را ببینم شکایت کنم. بعد از چند دقیقه گفتگو سر گذشت خود را

از اقوام ازدواج كردم اوايل زندگي مثل هر زوج جوان ديگرهمه چيز خوب بود ولي بدليل اینکه با خانواده شوهرم در روستا و دریک خانه زندگی می کردیم کم کم دخالتهای اطرافیان درزندگیم شروع شد با اینکه سعی می کردم خود را درگیر مسائل غیر از زندگی نکنم اما نشد و این دخالتها و اذیتهای اطرافیان باعث شد بعد از دو سال زندگی مشترك على رغم علاقه زياد نسبت به همسرم از او جدا شوم و این اتفاق یک ضربه روحی بدی به من وارد کرد که سخت توانستم با این

اینگونه بیان می کند. هجده نوزده سال بیشتر نداشتم که با یکی

مسئله كنار بيايم. دو سالی گذشت، همسرم ازدواج مجدد کرد و به سراغ زندگی خود رفت و من در خانه پدری ماندم تا اینکه یکی از آشنایان پیشنهاد

درس های آموزنده

**درس اول**: یه روز مسوول فروش، منشی دفتر، و مدیر

شرکت برای ناهار به سمت سلف قدم می زدند... یهو یه چراغ

جادو روی زمین پیدا می کنن و روی اون رو مالش میدن و

جن چراغ ظاهر میشه... جن میگه: من برای هر کدوم از شما

یک آرزو برآورده می کنم... منشی می پره جلو و میگه «اول

من، اول من! ... من مى خوام كه توى باهاماس باشم، سواريه

ازدواج با مردی که اصلاً او را نمی شناختم به من داد بااینکه تجربه شکست در ازدواج اول را داشتم ،به دلیل وضعیت بد مالی خانواده ام بدون تحقیق و مشورت به این ازدواج راضي شدم ،در واقع من همسر دوم او بودم. یک سال اول زندگی همه چیز عادی و خوب بود . حتى بعد از اينكه متوجه شدم باردارم و فرزندم پسر است محبتهای همسرم نسبت به من بیشتر شد . فرزندم که به دنیا

> با اینکه تجربه شکست در ازدواج اول را داشتم ،به دلیل وضعیت بد مالی خانواده ام بدون تحقيق و مشورت به این ازدواج راضی شدم در واقع من همسر دوم او بودم

آمد فکر میکردم خوشبخت ترین زن دنیا هستم . اما نمی دانستم که این خوشبختی زود گذر است . دو سال بعد دوباره باردار

قایق بادبانی شیک باشم و هیچ نگرانی و غمی از دنیا نداشته

می پره جلو و میگه: حالا من، حالا من!... من می خوام توی

هاوایی کنار ساحل لم بدم، یه ماساژور شخصی و یه منبع

بى انتهاى آبجو داشته بأشم و تمام عمرم حال كنم ... پوووف أ

بعد از ناهار توی شرکت باشن.



شدم بازهم یسر کم کم رفتار همسرم تغییر کرد . ایرادهای بی خود می گرفت زیاد به دیدنم نمی آمد فرزند دومم که به دنیا آمد رفتار همسرم به کلی تغییر پیدا کرد ،خیلی سرد و بی روح شده بود انگار آن روزهای خوش از زندگیم رخت بربسته بود. اخلاقش زمین تا آسمان فرق کرده بود . کار به جایی رسید که حرف جداشدن را پیش کشید . هرچه خواهش كردم فايده أي نداشت . حِكُونْه مى توانستم از فرزندانم جدا شوم؟ آنها تمام زندگیم بودند . قرار شد پس از جدایی چند سال تا بزرگ شدن بچه ها آنها پیش من

از هم جدا شديم و تا سال گذشته كه بچه ها بزرگ شدند (یکی هشت ساله و دیگری شش ساله) نزد من بودند تا اینکه همسرم به دادگاه مراجعه کرد و خواست حضانت

بچه ها را به عهده بگیرد که دادگاه هم رای را به نفع او صادر کرد و قرار شد یک روز در

دیدن فرزندانم است دفاع کنم. در این هنگام سربازی او را صدا می کند و او با قدمهایی سنگین راهی اتاق قاضی مى شود تا از حقش دفاع كند.

هفته بچه ها را برای دیدن به من بسپارد . چند ماه اول زندگی برایم به سختی می گذشت ولی دیدن فرزندانم به من امید می داد. روزی که با آنها بودم تمام غم و ناراحتی هایم را فراموش می کردم تا آینکه یک ماه پیش همسرم از آوردن بچه ها به نزد من خودداری کرد . به دادگاه مراجعه کردم، قاضی حکم داد که در روز تعیین شده همسرم بچه ها رآ به من تحويل دهد ولي بازاو ازاين كار امتناع کرد و این برای بار دوم است که در این ماه به دادگاه می آیم تا شاید بتوانم از حقم که

**درس دوم**: یه کلاغ روی یه درخت نشسته بود و باشم،... پوووف منشى ناپديد ميشه ... بعد مسوول فروش تمام روز بيكار بود و هيچ كارى نمى كرد... يه خرگوش از کلاغ پرسید: منم می تونم مثل تو تمام روز بیکار بشینم و هیچ کاری نکنم؟ کلاغ جواب داد: البته که می تونی!... خرگوش روی زمین کنار درخت نشست و مسوول فروش هم ناپدید میشه... بعد جن به مدیر میگه: حالا مشغول استراحت شد ... یهو روباه پرید خرگوش رو گرفت و نوبت توئه... مدير ميگه: «من مي خوام كه اون دو تا هر دوشون خورد.

نتیجه اخلاقی: برای اینکه بیکار بشینی و هیچ کاری نکنی، نتيجه اخلاقى: هميشه اجازه بده كه رئيست اول صحبت كنه! بايد اون بالا بالاها نشسته باشى.



گذاشت .رييس، ابتدا حرف شاکی را باور نکرد و دستور بررسی دقیق داد تا اینکه سرانجام پذیرفت زانوی چپ بیمار به جای پای راست به تیغ

ما جرا به اینجا ختم نشد و با وجودی که دکتر حواس پرِت از بیمار به طور رسمی عذر خواست و درصدد جبران برآمد اما روز جراحی زانوی چپ ، مدرکهای پزشکی اوگم شد و خشم همسرش را بیش تربرانگیخت. گزارش ایسکانیوزمی افزاید، دکتر «رائول» با شکایت بیمار بازداشت شده و علاوه بر او مسوولان بیمارستان نیز به زودی دادگاهی می شوند.

### زندگی رؤیایی را با خراب کردن زندگی دیگران نمی خواهم

[امین زارعی]

درآمد حمید بهتر شد به طوری که بعد از چند ماه آن دادگاه روز شلوغی را پشت سر می گذاشت. در ماشین قراضه را با یک ماشین نو عوض کرد. از آن راهرو ،عده ای نشسته ،عده ای ایستاده و عده ای خانه كوچك به يك خانه بزرگتر اسباب كشى كرديم. درحال راه رفتن و منتظر رسیدن نوبتشان بودند نمی دانستم چه شده که حمید درآمدش این قدر در بین جمعیت خانم جوانی که دست کودک خوب شده است خردسالی را در دست داشت و منتظر بود نظرم را چند باری هم از او در این مورد پرسیدم ولی هر جلب کرد. از او در مورد علت حضورش بار یا طفره می رفت یا جواب قانع کننده ای

سرگذشتش را اینگونه بیان می کند: پس از پایان دوره راهنمایی، پدرم به بهانه اینکه توان مالی نداریم و مادرم در خانه نیاز به کمک دارد اجازه رفتن به مدرسه را به من نداد . نوزده ساله بودم که سر و کله خواستگارها پیداشد . دوتای اول را رد کردم تا اینکه حمید به خواستگاریم آمد. او یکی از فامیل های دور مادرم بود. نمی دانم چطور شد که عاشقش شدم . جوان خوب و رعنایی بود. پس از مشورت با خانواده و تحقیق مختصری درمورد او ، جواب مثبت دادم و باحمید نامزد شدم. شغل حمید رانندگی بود و با اتومبیلی که داشت کارمی کرد .دوره نامزدی چند ماهی طول کشید . دوران خوبی بود ِ آنقدر که ِهمیشه آرزو داشتم، ای کاش تمام زندگیم مثل آن دوران بود . بعد آز عقد و عروسی به خانه ای که حمید اجاره گرفته بود نقل مكان كردم راستش اولين بار بود كه جدا از خانواده ام زندگی می کردم. درآمد حمید زیاد نبود ولی به هرحال زندگی را می چرخاند . حمید تا آنجا که توان داشت کار

با هر بدى و خوبى كه داشت مى گذشت . كم كم

جایی که فکر می کردم در آنجا باشد مراجعه کردم ولی اثری از او نبود تا اینکه به من خبر دادند حمید را به جرم حمل مواد مخدر دستگیر کرده اند . وقتی این خبر را شنیدم زندگی مانند آواری بر سرم خراب شد . حالا می فهمیدم که این يولها از كجا آمده بود. از حميد متنفر می کرد تا من احساس هیچ کمبودی را نکنم. زندگی

نمی داد . وقتی دیدم جواب روشنی نمی دهد دیگر

ازاو سئوال نكردم و فقط خوشحال بودم كه زندگيم

مدتی گذشت و باردار شدم . به بهانه بارداری و

اینکه بیشتر در کنارم باش*د* کمتر برای کار

در حال دگرگون شدن است.

شده بودم

بیرون می رفت. فقط چند ساعتی از شب را بیرون بُود ولى بازهم درآمدش خوب بود. بعد از زایمان گفت: یک هدیه باورنکردنی برایم دارد. وقتى فهميدم واقعاً باور كردنش برايم مشكل بود او یک خانه خریده بود ،با درآمدی که او داشت بهتر بگویم با درآمدی که او به من گفته بود، خرید خانه آن هم به این زودی باورکردنی نبود ولی باز هم از اینکه صاحب خانه می شدم خوشحال بودم.

حمید گاهی برای کار چند روزی به خانه نمی آمد. این کار او ناراحتم می کرد ولی به روی خود یشی آوردم تا اینکه سه ماه پیش از خانه برای کار خارج شد و تا چند روز بعد هم از او خبری نشد. حتى تلفنش را هم جواب نمى داد . خیلی نگران کننده بود ،به دوستان و آشنایان و

وقتی این خبر را شنیدم زندگی مانند آواری بر سرم خراب شد . حالا می فهمیدم که این پولها از كجًا أمده بود. از حميد متنفر شده بودم او را به بیست و پنج سال زندان محکوم کرده بودند .دیگر نمی توانستم در آن خانه زندگی کنم. به خانه برادرم رفتم و درخواست طلاق

هر جایی که فکر می کردم در آنجا باشد مراجعه کردم ولی اثری از او نبود تا اینکه به من خبر دادند حمید را به جرم حمل مواد مخدر دستگیر

دادِم. دیگرزندگی رویایی را با خراب کردن زندگی دیگران نمی خواهم . گریه مجال صحبت را به او نمى دهد و با چشمان اشك آلود دست فرزندش را در دست می فشارد و راهی اتاق قاضی



### نمایشگاه های از غدیر تا عاشور ۱

عرضه : انواع وسایل عزاداری وتعزیه خوانی

پلاکارد -پرچم - نوار کاست-Cd-vcd-mp۳عزاداری ومداحی و تعزیه خوانی -طبل -سنج -شیپور-وسایل تعزیه خوانی شمشیر-علم - لباس - خنجر - کلاه خود وغیره

#### نسخه های تعزیه خوانی

انواع نوارو cd عزاداري و تعزیه خوانی استان هرمزگان ویژه هیئتها؛ حسینیه ها و دستجات عزاداری

آدرس : بندرعباس - پارك شهيددباغيان جنب مسجد پيامبر اعظم(ص) تلفن تماس: ۹۱۷۷۶۰۴۰۳۲ - ۳۳۵۳۰۴۱ - ۳۳۵۳۰۴۱

مجموعه فرهنگي مذهبي خامس آل عبا

آیا می دانید بیش از ۹۶٪ از گوشت آبزیان توسط بدن قابل جذب است! روابط عمومی اداره کل شیلات هرمزگان

